

## نقدی بر کتاب «رنسانس ایرانی»

ابوالحسن فیاض‌انوش\*

### چکیده

جورج لین در کتاب "ایران در اوایل عهد ایلخانان؛ رنسانس ایرانی" به طرح این مدعا می‌پردازد که اولاً هولاکو نه به عنوان یک متجاوز بلکه در پی دعوت ایرانیان قدم به خاک ایران نهاد و ثانیاً تأسیس حکومت ایلخانی را باید اقدامی در جهت احیاء و استقرار دوباره ی فرهنگ ایرانی دانست. به زعم نویسنده کتاب، تعبیر "رنسانس ایرانی" می‌تواند این دو مدعا را نمایندگی کند. این دو مدعا سؤالات متعددی را پدید می‌آورد. سؤالاتی از این دست که: مبنای این نگرش متفاوت به عصر ایلخانی چیست؟ نویسنده در تأیید مدعای خود از چه منابع و مصادری و چگونه بهره برده است؟ و نسبت میان آنچه که وی رنسانس ایرانی می‌نامد با وضعیت سیاسی و فرهنگی ایران در اوایل عهد ایلخانان چیست؟ پی‌جویی این پرسش‌ها عملاً نوعی بررسی کتاب را به لحاظ نقد درون ساختاری و نقد برون ساختاری می‌طلبد و این وظیفه ای است که مقاله حاضر بدان می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** ایلخانان، رنسانس ایرانی، جورج لین، هولاکو، نصیرالدین طوسی.

### ۱. مقدمه

رشد مطالعات تاریخی در هر جامعه مرهون تلاش "محققان" و "منتقدان" است. همچنان که رکود و سکون در انجام "تحقیقات تاریخی" می‌تواند آگاهی‌های تاریخی را از روز آمدی محروم سازد، فقدان "بررسی‌های انتقادی" در باره ی دستاوردهای محققان نیز می‌تواند مطالعات تاریخی را از طراوت و سرزندگی بیاندازد. بنابراین محققان و منتقدان همکارانی هستند که هدفی جز تعالی بخشیدن به مطالعات تاریخی

\*دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان amir@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۳، تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱

ندارند. نکته حائز اهمیت این که چه بسیار محققانی که در صورت لزوم در کسوت منتقد ظاهر می شوند و نیز منتقدانی که در صحنه ای دیگر محقق اند و این شاید به این معنا باشد که نقد نیز نوعی تحقیق است. بنا بر این "تحقیق" و "نقد" لازم و ملزوم یکدیگر و دو روی یک سکه اند.

این مقاله که به پیشنهاد "شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی" و بر اساس ساختار پیشنهادی آن شورا فراهم آمده بر آن است تا با بررسی انتقادی کتاب *ایران در اوایل عهد ایلخانان: رسانس ایرانی* در حد توان، سهم خود را در رونق بخشیدن به مطالعات تاریخ ایران عهد مغول ایفا نماید. جهت رعایت خلاصه نویسی و نیز به واسطه آنکه تمرکز نقد در این مقاله بر مدعای اصلی نویسنده کتاب قرار گرفته است، در اشاره به عنوان کتاب مورد بررسی، از عنوان فرعی کتاب (*رسانس ایرانی*) استفاده خواهد شد. ضمناً لفظ "نویسنده" اشاره به نویسنده کتاب دارد.

## ۲-۲. معرفی کلی اثر

### ۲-۱. شناسنامه اثر

عنوان: ایران در اوایل عهد ایلخانان: رسانس ایرانی

نویسنده: جورج لین

مترجم: سید ابوالفضل رضوی

ناشر: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۹، چاپ اول.

شمارگان: ۱۰۰۰

### ۲-۲. محتوا

ترجمه فارسی کتاب در ۴۷۲ صفحه شامل فهرست مطالب، مقدمه مترجم، مقدمه مؤلف، ۹ فصل (فصل های چهارم و پنجم هر کدام با سه مدخل فرعی)، نقشه ها، واژه نامه، یادداشت ها، کتابنامه و نمایه می باشد.

نویسنده کتاب هدف خود را «برجسته کردن تفاوت اساسی میان تاخت و تازهای اولیه سپاهیان مغول ..... با عملکرد بعدی سپاهیان تحت امر هولاکو خان و دوران حکومت

ایلخانان» (لین، ۱۳۸۹: ۲۴) و رفع «سوء برداشت هایی» می‌داند که باعث شده است «سال‌های اولیه حکومت ایلخانی ... تیره و تار نشان داده» شود (لین، ۱۳۸۹: ۱۹). به زعم نویسنده، این سوء برداشت‌ها از دو خاستگاه نشأت می‌گیرد از یک سو یکسان تلقی کردن حملات چنگیز و هولاکو به عنوان حملات وحشیانه و از دیگر سو «بزرگ‌نمایی اصلاحات» غازان خان توسط رشیدالدین فضل‌الله همدانی و نتیجه آن شده است که «دوران حکومت هولاکو و جانشینان بلافصل وی» توسط مورخان و محققان، غیر واقعی نمایانده شود و چون «دیر زمانی است که بازنگری پیرامون کلیت تاریخ این دوره به تأخیر افتاده است» (لین، ۱۳۸۹: ۲۰) نگارش این کتاب ضرورت یافته است.

نویسنده در فصل اول به بررسی منابع اصلی و تحقیقات تاریخی مربوط به این دوره می‌پردازد. در فصل دوم با عنوان *عقوبت آسمانی یا مشیت پنهان الهی* ارزیابی‌ای از لشکر کشی هولاکو به ایران ارائه می‌دهد که بنیان نگاه متفاوت او به این دوره از تاریخ ایران را در خود دارد. فصل سوم با عنوان *سقوط بغداد و پیامدهای آن* می‌کوشد تا از هولاکو چهره‌ای در اندازه‌های یک "پادشاه" عرضه کند و نه یک "خان مهاجم". از همین رو به این نتیجه می‌رسد که «سقوط خلافت عباسی را نمی‌توان عمل تجاوزکارانه مهاجمی بیگانه ... به شمار آورد». فصل چهارم با عنوان *مرزهای ناآرام* در سه قسمت به روابط عمدتاً تنش‌آلود ایلخانان با قلمرو ممالیک، الوس جوجی و الوس جغتای اختصاص یافته است. در فصل پنجم با عنوان *ایالات به قراختائیان* کرمان، اتابکان فارس و آل کرت در خراسان می‌پردازد و تفاوت‌هایی را میان نوع روابط هر کدام از این حکومت‌ها با ایلخانان نشان می‌دهد. *خانندان* جوینی عنوان فصل ششم است که در آن سعی شده است ضمن بررسی تفصیلی نقش این خاندان در تحولات قرن هفتم هجری به بازتاب چهره شخصیت‌های این خاندان در متون ادبی عصر نیز پرداخته شود. نویسنده در فصل هفتم نسبتاً به اختصار به شخصیت و اقدامات *خواجه نصیرالدین طوسی* پرداخته است. در فصل هشتم با عنوان *شعرا، صوفیان و قلندران* قشربهایی از جامعه ایرانی قرن هفتم هجری مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند که به زعم نویسنده در آنچه که وی رنسانس ایرانی می‌داند نقش تأثیرگذار داشته‌اند. در فصل پایانی با عنوان *بازگشت پادشاه* که جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نویسنده را

بازتاب می دهد بر این نکته تأکید می شود که میان نقش و تأثیر تاریخی چنگیزخان و هولاکو باید تمایز نهاد؛ «اگر چنگیزخان مجازات خداوند بود، نوه وی هولاکو تحقق مشیت پنهان الهی به شمار می رفت» (لین، ۱۳۸۹: ۳۷۸). گویا از نگاه نویسنده، «مشیت پنهان الهی» که توسط هولاکو و جانشینان بلافصلش (اباقا و احمدتکودار) محقق شد همان چیزی است که وی با عنوان رنسانس ایرانی بدان اشاره کرده و در جهت تبیین آن دست به قلم برده است.

لین معتقد است تعبیر «تجاوزات مغول به ایران» تعبیر صحیحی نیست بلکه «پیدایش حکومتی ایرانی - مغولی عنوانی صحیح تر است» (لین، ۱۳۸۹: ۲۱) زیرا «هولاکو به دعوت مردم ایران که به ضرورت حکومت پایدار و امنیت فراگیر برای ولایاتشان عرض حال دادند به ایران آمد... آنها خواستار نابودی حکومت مغول نبودند بلکه بیشتر خواهان آن بودند که چتر حکومت مغول به نحو مستحکم تر و امنیت بخش تری بر فراز اقلیم ایشان استقرار یابد». نویسنده در پایان مقدمه جمع بندی نهایی اش را در این جملات ارائه می کند:

«در اواسط قرن هفتم هجری، مغولها دیگر یک تهدید خارجی نبودند و هولاکو امید های مردمی به شمار می رفت که به جای غرب عربی به شرق نظر داشتند. حکومت ایلخانی احیا کننده ایران و استقرار دوباره فرهنگ ایرانی در جبهه مقدم اسلام بود» (لین، ۱۳۸۹: ۲۲).

مترجم کتاب نیز انگیزه خود از ترجمه این کتاب را این گونه عنوان می کند: «رویکرد متمایز مؤلف در باره عصر آغازین حاکمیت ایلخانان ... مترجم را به برگردان کتاب به فارسی تشویق کرده است». با این همه مترجم خاطر نشان می کند که با کاربرد اصطلاح رنسانس در مورد عصر ایلخانی موافق نیست. (لین، ۱۳۸۹: ۱۳).

### ۳. تحلیل ابعاد شکلی اثر

#### ۳-۱. بیان امتیازات

ترجمه کتاب به لحاظ حجم، اثری مناسب و به لحاظ رعایت نکات فنی از استانداردهای لازم دنیای نشر برخوردار است. ناشر معتبر و با سابقه از موهبت هایی است که عاید هر کتابی نمی شود و از این نظر نیز این کتاب از اقبال خوبی برخوردار بوده است. قیمت کتاب نیز بالنسبه مناسب ارزیابی می شود. استفاده نویسنده از نمودارها و نقشه

ها به درک بهتر متن - البته تاحدودی - یاری رسانده است. تنظیم یادداشت ها به صورت مسلسل برای همه فصول و در انتهای کتاب باعث شده است تا مطالعه همراه با دنبال کردن یادداشت ها تسهیل شود. درج واژه نامه و فهرست اعلام نیز - علیرغم کاستی هایی - از محسنات کتاب است.

اما در آنچه به مترجم مربوط می شود باید گفت تخصص مترجم در مطالعات تاریخی ایران دوره مغول و روانی نثر وی باعث شده است که با کتابی مواجه باشیم که به لحاظ خوانش و فهم مطلب ارتباط خوبی با خواننده برقرار می کند. تعداد جملات و عباراتی که برای فهم شان نیاز به مرور مجدد آن جمله یا عبارت باشد اندک اند. زیر نویس های معدود مترجم غالباً توضیحات مفیدی هستند. معادل های انگلیسی اصطلاحات و برخی اعلام که به صورت زیر نویس عرضه شده اند نیز خواننده را در تلفظ صحیح این واژگان یاری می کند.

### ۲-۳. بیان کاستی ها

برای پرهیز از توضیحات اضافی صرفاً به ذکر کاستی های صورتی متن ترجمه شده کتاب پرداخته می شود:

### ۱-۲-۳. مندرجات فهرست مطالب

هرچند در ابتدای فهرست مطالب متن اصلی و قبل از فصل مربوط به بررسی منابع اطلاعات زیر آمده است:

Vi	List of illustrations	فهرست تصاویر
Vii	Preface	مقدمه
Xi	Acknowledgm	سپاس گذاری
Xii	Transliteration	حرف نگاری

ولی در صفحه فهرست ترجمه فارسی از درج این موارد - به جز مقدمه مؤلف - خبری نیست.

### ۲-۲-۳. حذف تصاویر

صفحات X و XIV در متن اصلی تصویر هولاکو به همراه دوقوز خاتون و تصویر یک شاهزاده ایرانی به همراه یک شاهدخت مغولی را دارد که در ترجمه از درج آنها خبری نیست. البته بخشی از تصویر دوم بر روی جلد ترجمه فارسی دیده می شود

شماره صفحه	شماره سطر	غلط	صحیح
۴۲	۱۷	شاهی	شاهی
۴۶	۲۲	نامبرده جهان	نامبرده مهان
۴۶	۲۳	کرد کرد	کُرد، گرد
۴۷	۲	چنگیز خان	چنگیزیان
۵۱	۲۶-۲۷	الغ الف	الغ ایف [ الوس جغتای [
۵۲	۱۴	پیشکش ها	پیشکش های
۶۴	۲۳	لعن	لحن
۶۸	۶	رشید الدین به توصیه	رشیدالدین توصیه
۷۵	۲۱	بی احترام	بی احترامی
۷۵	۲۵	انتصاب	انتصاب
۷۶	۱۲	بقا	بقاع
۸۳	۱۹	را خواستار	خواستار
۸۵	۱۷	بیزدازند	بپردازند
۱۰۴	۲۴	خاندان تولوی	توسط خاندان تولوی
۱۱۱	زیر نویس ۱	از آن یاد	از او یاد
۱۱۶	۱	کازاخستان	قزاقستان
۱۱۹	۳۶	نمت	تخت
۱۳۶	۲۴	۶۶۴	۶۶۳
۱۵۸	۱	خاندان قتلغ خانیان	نمودار شماره ۲ قتلغ خانیان <sup>۲</sup>
۱۶۹	۲۵	براق، حاجب	براق حاجب
۱۷۷	۶	چشم	چشمم

شماره صفحه	شماره سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۲۳	سلیمان	سلیمان <sup>۳</sup>
۱۸۷	۲۸	حضب	حصب
۱۹۳	۱	سلغریان	نمودار شماره ۳ سلغریان <sup>۴</sup>
۲۰۶	۲۱	مشهور	علی بن بزغش شیرازی مشهور
۲۲۵	۱	ثروتمند	ثروتمند
۲۳۳	۱۲	فقدانجای	فقدان جای
۲۳۴	۱۲	شماطت	شماآت
۲۵۱	۲۴	متصرف کرده است	متصرف شده است
۲۵۴	۷ و ۸	خراسان را امری	خراسان امری
۲۶۱	۱۵ و ۱۶	فرو رفت به خودکشی	فرو رفت، خودکشی کرد
۲۶۲	۷	آیت و الشمس	آیت الشمس
۲۶۲	۱۱	بی ریشان	پریشان <sup>۵</sup>
۲۶۷	۲۶	بودند	بود
۲۷۱	۲۷	۶۲۴ ه ق	۶۲۳ ه ق <sup>۶</sup>
۲۷۲	۱۱	دیگر چه خوشی اگر	اکنون چه خوشی و گر
۲۷۲	۱۲	به عروسی خوش بود	چو عروسی خوش بگذشت <sup>۷</sup>
۲۷۳	۱	کشتند	کشش
۲۷۳	۲۳	ز دل	همه در
۲۷۳	۲۴	چون که	زانک <sup>۸</sup>
۲۷۳	۲۸	کنند و زبان	کنند ..... و زبان
۲۷۶	۱۴	فرخ	برج <sup>۹</sup>
۲۷۷	۲۲	به شرط	بشرطه <sup>۱۰</sup>

شماره صفحه	شماره سطر	غلط	صحیح
۲۷۸	۱۲	قبولی	قبول <sup>۱۱</sup>
۲۸۰	۱۳	عُصیانی	عصانی
۲۸۱	۱۹	نشدست	شدست <sup>۱۲</sup>
۲۸۱	۲۶	سخن گفت	سخن توان گفت <sup>۱۳</sup>
۲۸۵	۷	اثر نگذاشت	از ایشان اثر نگذاشت <sup>۱۴</sup>
۲۸۶	۱۳	فئه باغیه مباحی را	فئه باغیه صَبَاحی و طایفه طاغیه مباحی را <sup>۱۵</sup>
۲۸۶	۲۸	ایداغ	ایداع
۲۸۶	۲۸	تسمائه از	سَمائِه که از
۲۸۷	۲۸	جهت برای تحقق	جهت تحقق
۲۸۹	۱۷	غیر ذرع	غیر ذی ذرع
۲۹۶	۱۱	خانهُ	خانه
۲۹۶	۱۷	رشیدالدین	شرف الدین هارون
۲۹۸	۱۶	قلمداد بوده	بوده
۳۰۷	۲۰	لفافه یادآوری	لفافه به یادآوری
۳۱۴	۵	به موته	بموته
۳۱۸	۱۹	الجارجرمی	الجارجرمی
۳۲۱	۱۱	خیایار	خیایا
۳۲۳	۱۷	کالجنجه	کأجنحه
۳۲۴	۱۸	کھوی	که وی
۳۶۰	۲۲	۶۵۷	۶۵۶
۳۷۷	۱۵	رشیدالدین	شمس الدین جوینی
۳۷۷	۱۷	باورھاس	باورهای
۳۸۱	۱	اردوگاہ هولاکو	اردو کشی هولاکو
۳۸۳	۶	لله	لله
۳۹۱	۲۱	۱۹۶۴	۱۹۴۶ <sup>۱۶</sup>



### ۳-۲-۴. اشتباه در سالشمار

برای نمونه :

« در سال ۱۲۹۲ م. / ۶۹۱ ه ق جدّ بزرگ عظاملك ، بهاء‌الدین محمد با مدح سلطان .... راه خود را به دربار سلطان تكش خوارزمشاه هموار كرد » ( لین، ۱۳۸۹: ۸-۲۶۷ ). اما دوران سلطنت سلطان تكش ۵۶۷ تا ۵۸۹ ه ق بوده است بنابراین در حدود یک قرن در ارائه سالشمار اشتباه شده است .

« عتبه الكتاب جمع آوری بی نظیری از اسناد رسمی دوران حکومت سلطان سنجر سلجوقی ( ۵۷ - ۱۱۱۷ م. / ۷۶ - ۵۱۶ ه ق . ) به شمار می رود » ( لین، ۱۳۸۹: ۲۶۸ ). هر چند سالشمار میلادی صحیح است اما می دانیم که دوران حکومت سنجر ۵۱۱ تا ۵۵۲ ه ق بوده است .

### ۳-۲-۵. رسم الخط مختلف برای یک واژه

برای نمونه :

ساتلمیش ( ص ۱۸۳ و ۱۸۵ ) و ساتیلمش ( ص ۱۸۴ ) و ساتلمیش ( ص ۲۵۴ )  
جورج لین ( روی جلد و در شناسنامه کتاب ) و جرج لین ( ص ۱۲ و ۱۶ ) جورج لن  
( ص ۳۸۹ )  
سلغر ( ص ۱۹۳ ) و سلغور ( ص ۱۹۹ )  
پاتر ( ص ۲۳۱ ) و پوتر ( ص ۴۱۵ - یادداشت های ۷۶۷ و ۷۷۰ )  
چین تمور و چتتمور ( هر دو در ص ۲۶۹ )

### ۳-۲-۶. ناهمخوانی مندرجات در ارجاع مستقیم با متن منبع ارجاعی

برای نمونه :

نا همخوانی مندرجات ارجاع ۹۱۸ در ص ۲۷۲ با متن جهانگشای جوینی  
نا همخوانی دو سطر اول از مندرجات ارجاع ۹۳۷ در ص ۲۷۷ با متن کلیات سعدی  
سطر اول ارجاع ۹۷۶ در ص ۲۸۶ با وجود این که در گیومه قرار گرفته و به معنای  
ارجاع مستقیم است اما ترجمه آیه - و نه خود آیه - ای است که در متن اصلی وجود  
داشته است. ( مقایسه شود با : جوینی ج ۱ ، ۱۳۷۸ : مقدمه مصحح ص ۴۵ / کط ).

۷-۲-۳. عدم وجود ارجاع در موضع ارجاع داده شده

برای نمونه :

ارجاع های ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ در ص ۲۸۳ در تاریخ جهانگشای جوینی یافت نشد .

ارجاع ۹۶۵ در ص ۲۸۴ در تاریخ جهانگشای جوینی یافت نشد.

۸-۲-۳. ایرانیک کردن بی مورد متن

ص ۳۱۷ - سطرهای ۱ و ۲ و بخشی از سطر ۳ و نیز بخش هایی از سطرهای ۴ و ۵ نباید/یرانیک ( مورّب ) باشد.

۹-۲-۳. نقشه ها

چنانچه اعلام جغرافیایی بر روی نقشه ها با حروف فارسی و یا با حروف درشت تر درج می گردید استفاده مطلوب تری از نقشه ها امکان پذیر می شد.

۱۰-۲-۳. نمودار

در نمودار سوم که در صفحه ۱۹۳ درج شده است سالشمارها فقط به میلادی است. شایسته است یا سالشمارهای معادل قمری افزوده شوند و یا اگر فقط یک نوع سالشمار می تواند بیاید اولویت با سالشمار هجری قمری است.

۱۱-۲-۳. عدم درج منابع برخی از یادداشتهای در فهرست منابع

برای نمونه :

یادداشت ۷۶۷ : پوتر ، ۱۹۹۲

یادداشت ۱۰۰۹ و ۱۲۷۳ : پوربها و اشعارش

یادداشت ۱۲۶۴ : قره مصطفی

یادداشت ۱۲۹۰ : کلیات عبید زاکانی

### ۳-۲-۱۲. نمایه

در نمایه فقط اسامی اشخاص شهرها وجود دارد. بهتر بود دیگر اعلام جغرافیایی و عناوین کتاب‌ها نیز اضافه شود. ضمناً برخی از اعلام اشخاص در نمایه درج نشده است. برای نمونه: آلتاجو (ص ۱۶۲). ابش خاتون (ص ۱۶۳). تاش منگو (ص ۱۶۳). تامار (ملکه گرجی / ص ۱۱۳). تغور (ص ۲۴۵). سقنجاچاق (ص ۳۷۷). عماد ابویعلی (ص ۲۲۴). گئورگی سوم (حاکم گرجی / ۱۱۳). محمد کوجوجانی (ص ۳۶۲).

## ۴. تحلیل ابعاد محتوایی اثر

### ۴-۱. بیان امتیازات

اگر صرف نگاه متفاوت داشتن به مقطعی از تاریخ امتیاز تلقی شود کتاب *رئسانس ایرانی* از امتیاز برخوردار است. نویسنده کوشیده است دیدگاهی را پیرواند که در صورت پذیرش این دیدگاه توسط محققان مطالعات تاریخ فرهنگی دوره ایلخانی، نقطه ثقل این مطالعات که تا کنون عمدتاً بر دوره مسلمانان ایلخانان متمرکز بوده است به سمت اوایل دوره ایلخانی سوق خواهد یافت. این که وی تا چه حد در این امر موفق بوده است در بخش بعدی دنبال خواهد شد اما حتی اگر دیدگاه وی با پذیرش مواجه نشود حداقل این امتیاز را خواهد داشت تا با نقد نظرانی که وی در انداخته است مطالعات ایلخانی از استحکام و جامع‌نگری بیشتری بهره مند شود.

امتیازی که به زعم من در دیدگاه نویسنده وجود دارد این است که وی خواسته است تا عوامل بازآرایی فرهنگی و سیاسی ایرانیان در اوایل نیمه دوم قرن هفتم را از منظری متفاوت بازکاوی کند. آنجا که نویسنده به ظرفیت‌های مغفول مطالعاتی اوایل عصر ایلخانی اشاره دارد می‌توان با او همراه و هم‌نظر بود. البته همچنان که محقق با طرح "مسأله" و یا "ادعا" به مطالعه تاریخ می‌پردازد ضروری است که در ضمن مطالعه تلاش کند "پاسخ" واقعی و یا "دلیل" اقناع‌کننده‌ای نیز عرضه کند. تا آنجا که به بحث محسّنات اثر مربوط می‌شود باید گفت جورج لین مدّعی مهم و قابل‌اعتنایی را طرح کرده (این ادّعا که در اوایل عهد ایلخانی به لحاظ فرهنگی اتفاق مهمی روی

داده است). بنابراین اگر نویسنده تلاش می کند فراتر از نگاههایی که بازآرایی فرهنگی ایرانیان دوره ایلخانی را مرهون اسلام پذیری غازان خان می دانند به موضوع بحران سیاسی و فرهنگی قرن هفتم در ایران پردازد می توان گفت رد پایی از واقعیت های تاریخی را در خود دارد و این ظرفیت است که همچنان مفتوح است و محققان می توانند در این مسیر قلم بزنند.

از دیگر امتیازات این اثر آشنایی و بلکه تسلط نویسنده به زبان فارسی است که به وی این امکان را داده است تا ارتباطی بی واسطه با منابع تاریخی فارسی برقرار سازد. همچنین تلاش نویسنده برای استفاده از ادبیات غیر تاریخی نظیر دیوان های شاعران و تلاش برای بهره برداری تاریخی از متون ادبی نیز - گرچه در برخی موارد قرین توفیق نبوده است - از دیگر امتیازات این کتاب است.

#### ۴-۲. بیان کاستی ها

##### ۴-۲-۱. نقد درون ساختاری

##### ۴-۲-۱-۱. هولاکو به مثابه یک پادشاه مدعو

نویسنده برای توجیه مدعی خود در باب ایلخانان اولیه به عنوان فراهم کنندگان مقدمات رسانس ایرانی، اولاً ورود هولاکو به ایران را پاسخی به دعوت ایرانیان می داند (لین، ۱۳۸۹: ۴۶ و ۴۸). از همین رو از تعبیر "آمدن هولاکو به ایران" به جای "لشکر کشی هولاکو به ایران" استفاده می کند و ثانیاً برای ترسیم رابطه ای حسنه میان هولاکو و مردم ایران، کسوتی از یک پادشاه را بر تن هولاکو می پوشاند (لین، ۱۳۸۹: ۵۰). وی برای این که این تصویر سازی را برای خواننده پذیرفتنی سازد به تخفیف مرارت های ناشی از هجوم هولاکو می پردازد و می نویسد هولاکو «در مورد بغداد شدت عمل به خرج نداد. در این شهر همه مردم کشته نشدند و همه چیز منهدم نشد» (لین، ۱۳۸۹: ۶۲). گویا از نگاه نویسنده حتماً باید همه مردم یک شهر کشته شوند تا مصداق شدت عمل باشد. در همین راستا بازتاب ناخوشایند سقوط بغداد در منابع را نادیده می گیرد و می نویسد در خصوص اندوه ناشی از سقوط بغداد «شواهد ناچیزی وجود دارد» (لین، ۱۳۸۹: ۶۳) ولی حداقل اگر فقط مرثیه ها و قصاید فارسی و عربی سعدی را در این مورد نادیده نمی گرفت درک بهتری حاصل می کرد.

#### ۴-۲-۱-۲. استقلال یا وابستگی خانقاه

نویسنده در یک ارزیابی از جایگاه مسجد و خانقاه در قرن هفتم می نویسد: « با گذشت قرن‌ها خانقاه جانشینی برای مسجد که غالباً با نهاد دولت و یا قدرت حاکم پیوستگی داشت تلقی می شد. هر چند که مسجد نقش خود را به عنوان مرکزی برای ادای نماز از دست نداد، نزدیکی خود با قدرت سیاسی حاکم را حفظ کرد. این در حالی بود که خانقاه حتی بعد ها که نهاده شد استقلال، انحصار و ماهیت نسبی خود را حفظ کرد» (لین، ۱۳۸۹: ۳۵۱). گذشته از این مطلب که گویا نویسنده می خواهد خانقاه را مستقل از حکومت و بنابر این از وجاهت مردمی بیشتری در قیاس با مسجد برخوردار بداند - و می توان به نقد این دیدگاه پرداخت - اما آنچه که مهمتر به نظر می رسد آن است که بدانیم خود نویسنده در صفحه بعد به نمونه ای از روابط معنادار خانقاه ها با حکومت اشاره می کند و عملاً صحت ادعای استقلال خانقاه ها را با چالش جدی مواجه می سازد. می نویسد: « خانقاه همام الدین تبریزی که شمس الدین جوینی سالانه هزار دینار مقرر می کرد به آن اختصاص داد .... هنگامی که خواجه هارون، پسر شمس الدین، همام الدین را در حجره اش ملاقات کرد شاعر صوفی بزم مجللی آراست .... » و از ابن بطوطه نقل می کند که: « ثلث درآمد دولت صرف نگهداری مدارس و این مهمان خانه ها می شد » (لین، ۱۳۸۹: ۳۶۳). نویسنده هیچ تلاشی برای تبیین چگونگی استقلال خانقاه ها با وجود چنین روابطی با نهاد سیاسی نمی کند.

#### ۴-۲-۱-۳. ارجاعات

در صفحه ۵۹ - ارجاع ۱۳۴ می نویسد « در جهان خبری ، عالم که از خبث ایشان ملوٲ بود پاک گشت ».

این نقل قول هنگامی معنا می دهد که با جمله قبلی اش که حاوی فعل جمله می باشد نقل شود: « او [ رکن الدین خورشاه ] و خویشان و اقربای او در زمان سمری شدند و در جهان خبری . عالم که از خبث ایشان ملوٲ بود پاک گشت ».

در صفحه ۷۵ از خشم مملوکان از « بی احترامی هولاکو به یاسا » خبر می دهد ولی هیچ ارجاعی در این زمینه نمی دهد و این سؤال برای خواننده مطرح می شود که

مگر ممالیکِ مسلمان برای یاسا احترامی قائل بودند که از بی احترامی هولاکو به آن به خشم آیند؟!

در صفحه ۲۹۱ - ارجاع ۹۹۵ به نقل از وصّاف از به قتل رسیدن فرزند بهاءالدین جوینی توسط پدرش خبر می دهد در حالیکه در گزارش وصّاف، زنده ماندن کودک گزارش شده است. در همان صفحه بازم به نقل از وصّاف می نویسد « بهاءالدین به خشم درآمد و چشمان گناهکار را با دستان خویش در آورد». در حالی که در گزارش وصّاف تصریحی به « با دستان خویش » دیده نمی شود ( ر . ک : آیتی، ۱۳۷۲: ۴۳ ).

در صفحه ۳۳۸ - ارجاع ۱۱۷۰ ابیاتی را از گلستان سعدی نقل می کند و بدون ارائه هیچ گونه دلیلی می نویسد که سعدی این ابیات را در مذمت رفتار جبوانه نجم الدین رازی معروف به دایه سروده است. اما اگر همانگونه که نویسنده در صفحه بعد می گوید « نجم الدین رازی به سال ۶۵۴ ه. ق .... درگذشت »، نمی توان پذیرفت که شخص مورد نظر سعدی ، نجم الدین رازی باشد. زیرا سعدی در ادامه حکایت می آورد که « به نزدیک صاحب دیوان » توصیه این فرد را می کرده است. اگر منظور سعدی از اصطلاح "صاحب دیوان" اشاره به شمس الدین جوینی باشد باید گفت به لحاظ زمانی، نجم الدین رازی قبل از دوران وزارت شمس الدین جوینی درگذشت. بنابراین اگر در آن ابیات شخص خاصی مورد نظر سعدی باشد تقریباً مسلم است که نجم الدین دایه نیست.

#### ۴-۱-۲-۴ . خواجه نصیرالدین طوسی

نویسنده خواجه نصیر الدین طوسی را « شخصیتی اسرار آمیز » ( لین، ۱۳۸۹: ۳۳ ) می داند و در فصلی که به بررسی وی اختصاص می دهد نه تنها از عهده ترسیم نقش تاریخی او بر نمی آید بلکه چهره ای مخدوش از او ارائه می کند. ادعاهایی که وی در باره خواجه مطرح می کند هیچگاه مستند نمی شود. مثلاً در صفحه ۳۲۶ می نویسد: « به طور قطع طوسی هم وطنان خود را با درجه هولناکی از تکبر می نگریست » و در صفحه ۳۲۷ می افزاید که خواجه نصیر « در تلاش های خود برای نشان دادن فروتنی خویش طنینی از غرور خودکم بینی داوطلبانه را داشت » و خواننده درمی ماند که چه درکی باید از این جمله داشته باشد. در صفحه ۳۲۰ می نویسد: « نصیرالدین .... این فرصت را یافت تا در محیطی که اکنون در آن قرار گرفته بود محدودیت های فکری را

دور بریزد و آمال خود را به سوی افق‌های گسترده تری سوق دهد». به نظر می‌رسد نویسنده در صدد است این گونه القا کند که اگر خواجه نصیر فضایی هم داشته موهبتی بوده که حکومت ایلخانی برای او پدید آورده بود. اما باید گفت این حکومت ایلخانی نبود که خواجه نصیر را از آنچه نویسنده محدودیت‌های فکری می‌خواند به در آورد بلکه این تجارب سیاسی و علمی و ذهن فیلسوفانه خواجه بود که به وی امکان داد در آن عصرِ اوایل عقیدتی و سیاسی که اعظم تسنن را یارای تدبیر و مسئولیت‌پذیری نبود با در انداختن الگوی تقدّم عدالت بر مسلمانی به تدارک بحرانی بپردازد که از سقوط ناگزیر بغداد و خلافت عباسی دامنگیر ایران و اسلام گشته بود.

عمده ترین عاملی که باعث شده است نویسنده در تبیین مدّعی اصلی خود یعنی اشاره به اوایل عصر ایلخانان به عنوان عصر بازآرایی و جنب و جوش فرهنگی نتواند موفق عمل کند نوع ارتباطی است که با نقش تاریخی خواجه نصیر برقرار کرده است.

#### ۴-۲-۲ نقد برون ساختاری

۴-۲-۲-۱. بررسی میزان سازواری با مبانی و پیش فرض‌های اثر

تاریخ پژوهان را در یک تقسیم بندی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) آنان که به "طرح مسأله" می‌پردازند و آنگاه سعی می‌کنند با بررسی مستندات تاریخی به حل آن مسأله بپردازند ب) آنان که "طرح ادعا" می‌کنند و در بهترین وضعیت می‌کوشند تا با توسل به مستندات تاریخی مدّعی خود را موجه سازند.

گرچه به لحاظ منطق پژوهش در تاریخ هر کدام از این دو رویکرد کاربرد خاص خود را دارد اما تقریباً مسلم است که آنان که در دسته دوم قرار می‌گیرند به همان میزان که ادعاهایی مستبعد را مطرح می‌کنند حساسیت بیشتری را بر می‌انگیزند زیرا این احتمال که برای موجه جلوه دادن مدّعی خود از واقعیت‌های تاریخی به نحو نامتعارفی هزینه کنند بیشتر است. در آنچه به کتاب مورد بررسی مربوط می‌شود باید گفت جورج لین دو ادعا را طرح می‌کند. یکی این که «ایرانیان خواستار نابودی حکومت مغول نبودند بلکه بیشتر خواستار آن بودند که چتر حکومت مغول به نحو

مستحکم تر و امنیت بخش تری بر فراز اقلیم ایشان استقرار یابد» (لین، ۱۳۸۹: ۲۲) و دیگری این که « دوره زمانی حد فاصل سالهای ۶۵۴ تا ۶۸۱ ه. ق را می توان عصر جنب و جوش و دوره تعالی فرهنگی به حساب آورد » (لین، ۱۳۸۹: ۴۴). اگر قرار باشد این دو مدعا را در یک مدعا تلخیص کنیم به این مدعا می رسیم که: هولاکو و حکومت او شرط اصلی آنچه‌ی بوده است که نویسنده از آن با عنوان رنسانس ایرانی تعبیر می کند. من با مدعای اول نویسنده در کلیت آن کمتر مشکل دارم ولی مدعای دوم او را نوعی وارونه نمایی واقعیات تاریخی قلمداد می کنم. آنچه در ادامه خواهد آمد عمدتاً نقدی است بر مدعای دوم.

البته فضل تقدّم در نقد مبانی و پیش فرض های این کتاب با مترجم است که در مقدمه خود بر این کتاب می نویسد:

«این که بتوان مفهوم رنسانس را بر کلیت تاریخ عصر ایلخانان اطلاق کرد محل مناقشه است. بدون تردید عصر حاکمیت ایلخانان در مقایسه با اعصار قبلی و بعدی تفاوت هایی داشت اما نمی توان دگرگونی های حاصل از این تفاوت ها را به رنسانس تعبیر کرد. زمانی می توان از رنسانس سخن گفت که گفتمان حاکم بر جامعه متحول و ساختار آن دگرگون شود. عصر ایلخانان ... تحولات گسترده ای که جریانی متداوم و کاملاً متفاوت از گذشته را ایجاد کند در خود نداشت ..... مؤلف کتاب بعضاً با نوعی جهت گیری قبلی به سراغ موضوع رفته و نگرش تجلیل گونه وی از عملکردهای هولاکو با واقعیات های تاریخی مطابقت کامل ندارد»

البته مترجم ضمن بی مورد دانستن استفاده از تعبیر رنسانس در خصوص عهد ایلخانی می نویسد: « از این روی در برگردان فارسی عنوان رنسانس ایرانی حذف شده است» (لین، ۱۳۸۹: ۱۳ و ۱۴). و این ادعا، در حالی که عنوان فرعی رنسانس ایرانی همچنان روی جلد کتاب خود نمایی می کند سؤال برانگیز است! به نظر می رسد مترجم در خلال نقد خود هر دو مدعای نویسنده را بی اعتبار می داند. البته به زعم من این که نویسنده در مدعای اول خود به « جنب و جوش و تعالی فرهنگی » اشاره می کند می تواند مجال طرح بیاباد و اتفاقاً در اینجاست که من نگاه متفاوت نویسنده را دارای زمینه های واقعی تاریخی می دانم اما این که این جنب و جوش و تعالی فرهنگی



را به حساب حکومت ایلخانی بگذاریم مدعایی است که نویسنده نتوانسته است از عهده تبیین آن بر آید.

نویسنده در فصل *عقوبت آسمانی یا مشیت الهی* سعی دارد این نظر بنیادی خود را تبیین کند که لشکر کشی هولاکو به ایران نه یک هجوم، بلکه اجابت دعوت ایرانیان بوده است. مهمترین مستمسک وی در این راه بخشی از *ظفرنامه* منظوم حمدالله مستوفی (زنده در ۷۴۰ ق) است که طی آن «قاضی القضاة قزوینی»<sup>۱۷</sup> و «یک تاجر ایرانی» از منگو قاآن می خواهند که برای رفع هرج و مرج در ایران اقدامی بکند. صرف نظر از میزان صحت و استواری این خبر دو سؤال در این جا مطرح می شود که نویسنده آنها را نادیده می گیرد. یکی این که تا چه حد می توانیم این دو شخصیت را نماینده کسانی بدانیم که نویسنده از آنها با تعبیر «مردم ایران» یاد می کند (لین، ۱۳۸۹: ۲۱) و سؤال دوم این که اگر دعوت مردم ایران از هولاکو نبود آیا وی به ایران نمی آمد؟! نویسنده می خواهد به خواننده بقبولاند که «باید میان تاخت و تازهای مغول ها در سرزمین ایران در اوایل قرن هفتم هجری با ورود هولاکو در دهه پنجاه تفاوت گذاشته شود» (لین، ۱۳۸۹: ۶۰) از همین رو در فصل های دوم و سوم تلاش می کند تا از هولاکو چهره ای ترسیم کند که حاکی از عطوفت، درایت و مدیریت است و نه «تصویر یک مرد وحشی بی تفکر یا بی احساس» (لین، ۱۳۸۹: ۲۷). این طرز تفاوت نهادن میان هجوم اول مغولان (۶۱۶ ق) و لشکر کشی دوم آنها (۶۵۶ ق) که به نوعی تمایز نهادن میان چنگیز و هولاکو را نیز در خود دارد با واقعیت های تاریخی تطبیق نمی کند. تردیدی نیست اگر کلمه "توحش" را در برابر "تمدن" به کار ببریم از این منظر تفاوتی میان هولاکو و چنگیز نیست. هر دو مهاجمانی بودند که به منطقه ای متمدن هجوم آورده بودند. همچنین تمایز نهادن میان هولاکو و چنگیز به نحوی که هولاکو را دارای درایت و مدیریت بدانیم و چنگیز را بی تفکر و بی احساس وانمود کنیم ما را به ویژه در شناخت واقعی چنگیز خان به خطا خواهد انداخت. من هیچ تفاوتی میان علل و انگیزه های راهبردی - و نه تاکتیکی - هجوم اول و دوم مغولان به ایران نمی بینم. تفاوتی اگر بود در تفاوت موانعی بود که در هر حال باید برچیده می شدند. در هجوم اول خوارزمشاهیان و در هجوم دوم اسماعیلیان و خلافت به عنوان مانع تلقی می شدند. این گونه نبود که در هجوم اول صرفاً چپاول و غارت صورت

گیرد و در «آمدن هولاکو به ایران» نظم و امنیت و رفاه اهالی مورد توجه باشد. هر دو هجوم، تجاوز بود. هر دو هجوم کم و بیش همراه با قتل و تخریب بود و هر دو هجوم در پی سیطره بر ایران. تفاوت را باید در این نکته ظریف یافت که در هجوم نخست به واسطه غافلگیری، نخبگان ایرانی مجال تصمیم‌گیری و اتخاذ روش مناسب را نیافتند ولی در هجوم دوم این مجال وجود داشت.

یکی از اصول اولیه و بدیهی در هر گونه تاریخ پژوهی ضرورت اجتناب از نازماندنگاری (anachronism) در درک واقعیت هاست. نازمانندی یعنی این که نویسنده، فاصله زمانی میان عصر خود و عصری را که راجع به آن تحقیق می‌کند نادیده انگارد و به این نکته دقیق بی توجه باشد که این فاصله زمانی می‌تواند تفاوت‌هایی معنادار و تأثیرگذار در امر تحقیق ایجاد کند. گفته شده است که ارتکاب «خطای زمانی بعضاً ناشی از درک تکامل نیافته بشر نسبت به خود و ویژگی‌های مراحل تاریخی است» (اریکسن، ۱۳۸۵: ۱۹۵). نویسندگانی که مرتکب نازماندنگاری می‌شوند همه چیز را با ملاک‌های عصر خود می‌سنجند. اجتناب از نازماندنگاری یعنی اینکه تاریخ پژوه در مقام درک واقعیات تاریخی از دخالت دادن فضایی گفتمانی عصر خود در امر تبیین اجتناب کند. رعایت این اصل به ویژه هنگامی که مطالعه تاریخی در باره مقولات دارای بار ارزشی است ضرورت بیشتری می‌یابد. با این مقدمه باید گفت یکی از داوری‌های متداول در میان محققان مطالعات تاریخ عصر مغول-ایلخانی این داوری است که زنان مغول در قیاس با زنان ایرانی و مسلمانان «وضعیت بهتری» برخوردار بوده‌اند. این داوری که نمونه‌ای از آن را در صفحه ۱۷۰ کتاب *رسانس ایرانی* هم مشاهده می‌کنیم می‌تواند مناقشه برانگیز باشد. باید پرسید این بهتر بودن بنابر چه معیار و ملاکی به دست آمده است؟ دقت در نوع داوری‌های اینچنینی ردّ پایی از ترجیحات و اولویتهای فرهنگ معاصر اروپایی در خصوص حقوق و آزادی‌های زن را هویدا می‌سازد. این که زن مغول در پرده نبود و نسبت به حضور اجتماعی آزادی بیشتری داشت نمی‌تواند مستمسکی باشد برای صدور این داوری که وضع زنان مغول نسبت به زنان مسلمان بهتر بوده است. به عبارت دیگر این داوری که وضع زنان مغولی بهتر از وضع زنان ایرانی و یا مسلمان بوده است نمونه بارزی از آنارونیسم در پژوهش‌های تاریخی است. من تصور نمی‌کنم هیچ زن مسلمان و یا ایرانی قرن هفتم هجری نسبت به وضع زنان مغول غبطه می‌خورده و خود را در مرتبه‌ای فروتر و عقب افتاده

تر از آنان می دانسته است. در خصوص چنین داوری هایی نویسنده در درجه اول باید به دنبال مستندات همعصر و همزمان با زنان آن دوره باشد نه اینکه ملاکها و معیارهای زمانه و جامعه خود را ملاک قرار دهد. بد نیست بعضی وقت ها از خود بپرسیم آیا این واقعیت که بعد از مرگ مرد مغولی، بیوه او جزو دارایی و بعضاً جزو همسران پسر ارشد مرد متوفی درمی آمد نشانه برتری وضع او نسبت به زنان مسلمان بود؟! و آیا هیچ زن ایرانی مسلمانی خواستار چنین وضعیتی بوده است؟!

نویسنده در فصل شعرا، صوفیان و قلندران بر آن است تا با « بررسی اجمالی زندگی» این قشرها، « شرایط اجتماعی موجود در طول دهه های نخستین حکومت ایلخانان را روشن نماید » ( لین، ۱۳۸۹: ۳۳۱). گویا از دیدگاه وی با چنین بررسی ای است که می توان به عوامل اجتماعی شکل دهنده به آنچه که وی رنسانس ایرانی می خواند وقوف یافت. اما صرف نظر از این پرسش اساسی که آیا بسنده کردن به بررسی این قشرها برای وصول به هدفی که نویسنده دنبال می کند وافی به مقصود هست یا نه نکته انتقادی مهم تر این است که نویسنده در خلال این فصل تصویر پردازیهایی خلاف واقع از دوره مورد بررسی ارائه می کند. در یکی از عجیب ترین این موارد می نویسد: « با قضاوت از روی مضمون بسیاری از متون ادبی آن دوره، حضور مغول ها در اذهان مردم ظالمانه تلقی نمی شد» ( لین، ۱۳۸۹: ۳۳۳). اما فقط کافی بود نویسنده به کاربرد برخی واژه ها و بار معنایی و دلالت روانشناختی آن واژه ها در فرهنگ ایرانی - اسلامی بیشتر واقف باشد تا در یابد وقتی شخصی چون سعدی (م: ح ۶۹۱ ق) - به عنوان شاعری که بازتاب دهنده روحیه جمعی ایرانیان است - واژه هایی چون فتنه<sup>۱۸</sup> و یاجوج<sup>۱۹</sup> را در اشاره به مغولان به کار می برد چه درک و دریافتی را از « حضور مغولها » بازتاب می دهد و یا وقتی مولانا جلال الدین محمد بلخی (م: ۶۷۲ ق) از مغولان به عنوان کسانی که « سخت دست درازند » و حضور آنها « دام در دام » است یاد می کند<sup>۲۰</sup> باید چه درکی از این تعبیر داشت! ذکر نمونه های بیشتر از متون ادبی این دوره برای رد نظر غیر متعارف نویسنده کار دشواری نیست اما به گمانم همین دو استناد کفایت می کند.

برداشت های نویسنده از متون ادبی در برخی موارد به حدی ناصواب است که گویا نویسنده صرفاً نگاهی سطحی به این متون داشته است. مثلاً نویسنده برای تلطیف

چهره ناخوشایند مغولان به ذکرگفتگویی میان شمس تبریزی ( م : ح ۶۴۵ ق ) و شخصی که برادرش را مغولان کشته بودند متوسل می شود تا نشان دهد شمس نیز « از مغولها دفاع می کرد » ( ر. ک : لین، ۱۳۸۹: ۳۶۴). قضاوت در باره برداشت نویسنده از گفتگوی شمس با این شخص را با نقل عین مطلب از مقالات شمس به خواننده واگذار می کنم؛ « یکی می گریست که برادرم را کشتند تتاران . دانشمند بود. گفتم که اگر دانش داری، دانی که تتار او را به زخم شمشیر زنده ابد کرد » ( تبریزی ، ۱۳۸۶ : ۱۰).

نویسنده از قول سعدی می گوید که « وعده امید بخش ناشی از ورود هولاکو بود که وی را تشویق کرد تا به شیراز وطن محبوب خویش برگردد » ( لین، ۱۳۸۹: ۳۶۷). ولی در سراسر کلیات سعدی هیچ مطلبی راجع به ارتباط میان بازگشت سعدی به شیراز و ورود هولاکو به ایران نمی توان یافت بلکه اگر ارتباطی باشد میان حکومت مصلحت اندیش اتابک ابوبکر بن سعد زنگی ( ۶۵۸ - ۶۲۳ ق ) بر فارس و امنیت ناشی از این مصلحت اندیشی است<sup>۱۱</sup> و می دانیم که اتابک ابوبکر مدتها قبل از هجوم هولاکو به ایران تبعیت خود را از اوکتای قاآن ( ۶۳۹ - ۶۲۶ ق ) اعلام کرده بود و امنیت فارس ناشی از همین تدبیر او بود و ربطی به آمدن هولاکو نداشت. اساساً سعدی قبل از لشکر کشی هولاکو به ایران به فارس برگشت و تا سال ۶۵۵ ق بوستان را تصنیف کرد.

#### ۴-۲-۲-۴. بررسی میزان سازواری با مبانی و پیش فرض های اسلامی

قاعدتاً از نویسنده ای نامسلمان نمی توان انتظار داشت که با مبانی و پیش فرض های اسلامی به سراغ تحقیق تاریخی برود ولی این انتظار بی جایی نیست که حداقل در برخورد با منابع تاریخی سعی کند خود را از چنبره تعلقات فرهنگی - مذهبی خود رها سازد و برای تأیید مدعیات خویش به منابعی که نظر گاه وی را بیشتر بازتاب می دهند متکی نشود و منابع را در جامعیت آن در نظر بگیرد. نکته قابل تأملی که در نحوه گزینش گزارش های تاریخی توسط نویسنده دیده می شود، تمرکز بر گزارش هایی است که از ایلخانان چهره ای مثبت عرضه می کنند. در این راه نویسنده از ارائه گزارش هایی که به زیبایی چهره و سخاوتمندی برخی از ایلخانان اشاره دارد نیز فروگذار نمی کند. با دقت در منابعی که نویسنده در این زمینه بدانها استناد می کند نکته ای که جلب توجه می کند نامسلمان بودن نویسندگان آن منابع است ( ر. ک : لین، ۱۳۸۹: ۸۰). این

همه به دلیل آن است که اهتمام اصلی نویسنده معطوف به تقویت "مدّعی اصلی خویش مبنی بر مطلوب بودن روزگار ایلخانان اولیّه است. نکته قابل تأمل دیگر این است که به نظر می‌رسد یکی از مفروضات نویسنده برای مطلوب ارزیابی کردن دوران حکمرانی ایلخانان اولیّه، مناسبات حسنه ای بوده است که میان این ایلخانان و جماعت های مسیحی و یا قدرت های مسیحی اروپایی وجود داشته است. این که نویسنده در ذکر مستندات تاریخی برای وجاهت بخشیدن به ایلخانان اولیّه عمدتاً از منابع ارمنی و مسیحی نقل قول می‌کند می‌تواند مؤید چنین تلقی ای باشد. برای نمونه ای از این مستندات می‌توان به آنچه در صفحات ۷۸ و ۸۰ و ۸۱ و به ویژه گزارشی که در صفحات ۸۱ و ۸۲ آورده و در نوع خود بی‌سابقه است نظری افکند. نوعی همدلی نویسنده با لحن گزارش های اینچنینی را می‌توان احساس کرد. از لابلای چنین گزارش هایی است که نویسنده به این توصیفات راجع به هولاکو می‌رسد: « نابودگر مشتاق مسلمانان » و « تمجید گر مهربان آئین مسیحی » ( لین، ۱۳۸۹: ۸۲). در جایی می‌نویسد که « برای بسیاری از جوامع مسیحی، حکومت هولاکو و اباقا تداعی بخش دورانی طلایی بوده است » ( لین، ۱۳۸۹: ۹۹) و خواننده منتقد ناخودآگاه به فکر فرو می‌رود که آیا خود نویسنده نیز مصداق یکی از این « بسیاری » می‌تواند تلقی شود و آیا تعبیر « دوران طلایی » در ذهن « جوامع مسیحی»، زمینه ساز شکل‌گیری تعبیر « رنسانس ایرانی» در ذهن نویسنده نبوده است؟! رد پای از مفروضات غیر مصرّح نویسنده در مثبت‌انگاری دوران ایلخانان اولیّه شاید در این اظهار نظر او یافته شود که می‌نویسد: « این واقعیت که با مسلمانان طوری رفتار می‌شد که بسیاری از مسیحیان آن را پاداش مناسبی برای خویش می‌پنداشتند، حاکی از بحق بودن حاکمان مغولی از دید ایشان بود » ( لین، ۱۳۸۹: ۹۹).

## ۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

کتاب *ایران در اوایل عهد ایلخانان: رنسانس ایرانی* از این منظر که می‌کوشد ظرفیت های نهفته ای از تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران را در نیمه دوم قرن هفتم هجری بازکاوی و برخی دعاوی نامتعارف را در تاریخ پژوهی عصر مغول - ایلخانی مطرح سازد کتابی است در خور توجه و نقد. آنچه به زعم من اشکال عمده ای

محسوب می شود ناتوانی نویسنده از مدلل کردن و مستند ساختن ادعایی است که مطرح نموده است. آری عصر اولیّه ایلخانی زمینه هایی برای بازآرایی سیاسی و مذهبی در تاریخ ایران فراهم کرد اما در تبیین این بازآرایی - یا به قول نویسنده، رسانس - دو نکته مغفول مانده است: یکی این که این بازآرایی نه ناشی از نقش آگاهانه ایلخانان به عنوان «احیا کننده ایران و استقرار دوباره فرهنگ ایرانی» (لین، ۱۳۸۹: ۲۲) بلکه به واسطه نوع ارتباطی بود که برخی از نخبگان ایرانی با دستگاه هولاکو برقرار کردند و دوم این که در میان نخبگان ایرانی که با مغولان همکاری کردند باید میان دو طرز تفکر تمایز قائل شد.

دسته ای از وجود هولاکو به عنوان سرکوب رقیبان عقیدتی خود بهره بردند و سقوط اسماعیلیان را شادمانه به جشن نشستند و با سقوط الموت فتح نامه ها نگاشتند. عظاملک جوینی را می توان نماد برجسته این دسته دانست. اما وی هنگامی که با موضوع سقوط بغداد مواجه شد دچار نوعی آشفتگی روحی شد و به همین دلیل حتی جرأت قلم زدن درباره سقوط خلافت را از کف داد و نگارش کتاب تاریخ جهانگشای را در آستانه سقوط بغداد پایان داد. اینان البته - به ناگزیر و یا به رغبت - همکاری خود را با دستگاه ایلخانی ادامه دادند اما چون از دریچه رویارویی اسلام و کفر به موضوع هجوم هولاکو می نگریستند به تدریج دستگاه دیوانسالاری عصر ایلخانی را به سمت تشدید منازعات مذهبی سوق دادند و فرصت های به دست آمده برای بازآرایی فرهنگی را با مشکل مواجه ساختند.

اما دسته دوم که شخصیت برجسته و تأثیر گذار آنان خواجه نصیر الدین طوسی است وجود هولاکو را به عنوان زمینه ساز تعامل عادلانه عقاید و افکار تلقی کردند. بر خلاف جوینی ها که همکاری شان با دستگاه هولاکو با نوعی اضطراب و عدم اطمینان عقیدتی همراه بود خواجه نصیر الدین طوسی به اهمیت وظیفه تاریخی ای که بر دوش داشت و شرایط تاریخی متفاوت و منحصر به فردی که در آن عمل می کرد به خوبی واقف بود. خواجه نصیر به بحران تاریخی عصر مغول نه از منظر رویارویی اسلام و کفر بلکه از منظر عدل و ظلم می نگریست. برای خواجه نصیر شکی در این موضوع نبود که رفتار مغولان با ایرانیان در همه زمین ها "مگر در زمینه مذهب" ناعادلانه است. ظلم آنان در غارت و کشتار آنچنان هویدا بود که کمتر کسی می توانست در آن تردید کند اما روزنه امید در همان "مگر در زمینه مذهب" بود. ظرافت

مطلب در اینجاست که ظلم هولاکو متوجه مسلمانان بود نه متوجه اسلام! در جامعه خلافت سالاری که عدالت بر اساس مذهب تفسیر می شد و نه مذهب بر اساس عدالت، کمتر امکان گشایشی برای شکوفایی استعدادهایی که نظام خلافت نمی پسندید وجود داشت. در نوع معامله ای که خواجه نصیر با هولاکو و مغولان داشت می توان رجحان دادن حکمران عادل کافر بر خلیفه ظالم مسلمان را مشاهده کرد و باز تأکید می شود که این عدالت هولاکویی صرفاً ناظر به موضوع مذهب بود. هر چند هولاکو نسبت به ثروت رعایا در بند عدالت نبود اما مذهب رعایا برای هولاکو علی السویه بود و این ظرفیتی فراهم می کرد برای خواجه نصیر و اندیشه های وی. به نظر می رسد این رویکرد به مسأله حکومت از ظرفیت های اندیشه شیعی - فلسفی در تفکر خواجه نصیر نشأت می گرفت. اصولاً محوریت مسأله عدل در اندیشه سیاسی تشیع از یک سو و نیز محوریت مسأله عدالت در اخلاق سیاسی فلسفه ارسطویی - که خواجه نصیر حامل هر دو آنها بود - ظرفیتی را فراهم آورده بود که در نحوه مواجهه خواجه نصیر با بحران عصر مغول - ایلخانی امکان فعلیت یافت. این ظرفیت است که به زعم من می تواند در بررسی های اوایل عصر ایلخانی مورد توجه جدی تری قرار گیرد. به گمان من نویسنده کتاب تا حدی به این موضوع تفتن یافته است اما در پرداخت این موضوع و بررسی عوامل تأثیر گذار در بازآرایی تمدنی ایرانیان نتوانسته است موفق باشد.

خواجه نصیر در بی تفاوتی مغولان نسبت اختلافات مذاهب اسلامی ظرفیتی را یافته بود که به وی امکان می داد تا شرایط ناعادلانه ای را که قبل از سقوط بغداد وجود داشت ترمیم و زمینه را برای نوعی بازآرایی تمدنی فراهم سازد. به عبارت دیگر اگر قرار است به چیزی تحت عنوان رنسانس ایرانی عصر ایلخانی قائل باشیم این امر بیش از هر چیز منوط به درک جایگاه محوری اندیشه های خواجه نصیر الدین طوسی و نگاه فلسفی و غیر کلامی او به موضوع سیاست است. اما نویسنده نه تنها به درک نقش مؤثر خواجه نصیر موفق نشده بلکه با طرح موضوعاتی غیر مستند راجع به او خود را از توفیق در تبیین شایسته مدعای خویش محروم ساخته است. شاید بتوان گفت نویسنده آنجا که از خواجه نصیر با عنوان « شخصیتی اسرار آمیز » یاد می کند (لین، ۱۳۸۹: ۳۳) به نوعی به ناتوانی خود در رمزگشایی از جایگاه محوری خواجه نصیر در تبیین مدعای خود اذعان کرده است.

پیشنهاد بنده به نویسنده آن است که مبانی آنچه را که وی رنسانس ایرانی می نامد نه در بررسی احوال شاعران و صوفیان و قلندران بلکه در رمزگشایی از تفکر فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی و نوع نگاه او به رابطه مذهب و سیاست جستجو کند.

### پی نوشت

۱. البته بر خلاف متن اصلی در متن ترجمه شده کتاب از عنوان "فصل" و یا عناوین مشابه نظیر بخش و یا قسمت استفاده نشده است و قسمت های مختلف فقط با تیتُر خود مشخص شده اند. بنابر این در این مقاله هر جا به شماره فصل اشاره می شود بر اساس ترتیب تیتُرهایی است که در فهرست مطالب - بعد از مقدمه مؤلف - مشاهده می شود.
۲. بر اساس هماهنگ سازی با آنچه در ص ۴۷ در باره نمودار شماره ۱ چنگیزیان آمده بود عبارت نمودار شماره ۲ افزوده شد .
۳. بر اساس مندرجات تاریخ شاهی قراختانیان تصحیح شد: (ناشناخته، ۱۳۹۰: ۴۸۴).
۴. بر اساس هماهنگ سازی با آنچه در ص ۴۷ در باره نمودار شماره ۱ چنگیزیان آمده بود عبارت نمودار شماره ۳ افزوده شد .
۵. بر اساس مندرجات تاریخنامه هرات تصحیح شد: (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۸۵)
۶. بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد: (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۸: کا).
۷. دو مورد اخیر که دو مصرع از یک شعر هستند بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد. (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۶).
۸. دو مورد اخیر که دو مصرع از یک شعر هستند بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد: (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۳).
۹. بر اساس کلیات سعدی تصحیح شد: (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۱۶).
۱۰. بر اساس کلیات سعدی تصحیح شد: (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۴۱).
۱۱. بر اساس کلیات سعدی تصحیح شد: (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۴۰).
۱۲. بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد. (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۲۱).
۱۳. بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد. (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۲۳).
۱۴. بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد: (جوینی، ج ۳، ۱۳۷۸: ۲۷۸).
۱۵. بر اساس مندرجات تاریخ جهانگشا تصحیح شد: (جوینی، ج ۳، ۱۳۷۸: ۱۳۹).



۱۶. قاعدتاً ۱۹۴۶ باید صحیح باشد زیرا عبدالحی حبیبی در پایان مقدمه طبع اول، تاریخ ۱۵ جدی ۱۳۲۵ خورشیدی را آورده است که برابر است با سال ۱۹۴۶ میلادی. همین طبع است که در تهران به سال ۱۳۶۳ ش چاپ شده است. (ر. ک: جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳).
۱۷. نام این قاضی در تاریخ گزیده «شمس الدین احمد افلاکی» ذکر شده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۸۹).
۱۸. «گر از فتنه آید کسی در پناه / ندارد جز این کشور آرامگاه» (سعدی، ۱۳۷۲: ۲۰۶).
- منظور از «این کشور»، ایالت فارس است.
۱۹. خطاب به اتابک ابوبکر بن سعد که با تمکین در مقابل هولاکو و ارسال خراج، فارس را از هجوم یاجوج وار مغولان حفظ کرد: «تو را سداً یاجوج کفر از زرست / نه روئین چو دیوار اسکندرست» (سعدی، ۱۳۷۲: ۲۰۷).
۲۰. «جمعی از امرای مُغُل در قیصریه آمده بودند و به اتفاق امرای روم، سلطان را در قیصریه طلب داشتند. سلطان به حضرت خداوندگار آمد و اجازت طلبید. حضرت خداوندگار مصلحت ندید و چند نوبت که اجازت خواست منع فرمود. آخر الامر از سر ضرورت روان شد. بعد از چند روز ناگاه حضرت خداوندگار برخاست و به جماعت اصحاب اشارت فرمود که عزیزی راه سفر آخرت کرده است..... و این غزل انشا فرمودند: نگفتمت مرو آنجا که مبتلات کنند / که سخت دست درازند، بسته پات کنند / نگفتمت که از آن سوی دام در دام است / چو درفتادی در دام کی رهات کنند. بعد از چند روز این اشارت به ظهور پیوست و خبر شهادت سلطان را آوردند» (سپهسالار، ۱۳۹۱: ۲-۲۰۱).
۲۱. «چو باز آمدم کشور آسوده دیدم / زگرگان بدر رفته آن تیز چنگی / بپرسیدم این کشور آسوده کی شد / کسی گفت سعدی چه شوریده رنگی / چنین شد در ایام سلطان عادل / اتابک ابوبکر بن سعد زنگی» (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۵۵) و نیز «یا رب این رکن مسلمانی به امن آباد دار / در پناه شاه عادل پیشوای ملک و دین / خسرو صاحبقران غوث زمان بوبکر سعد / آنکه اخلاقش پسندیدست و اوصافش گزین / مصلحت بود اختیار رأی روشن بین او / با زبردستان سخن گفتن نشاید جز به لین» (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۶۵).

## منابع

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲). تحریر تاریخ و صاف، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی  
اریکسن، تروند برگ (۱۳۸۵). تاریخ زمان، ترجمه اردشیر اسفندیاری، آبادان: نشر پرسش  
تبریزی، شمس الدین محمد (۱۳۸۶). مقالات شمس، ویرایش متن جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز

۱۴۰ نقدی بر کتاب «رنسانس ایرانی»


جوزجانی ، منهاج سراج ( ۱۳۶۳ ). طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب  
جوینی ، محمد ( ۱۳۷۸ ). تاریخ جهانگشای جوینی ، ج ۱ و ج ۳ ، به تصحیح محمد قزوینی، تهران:  
نقش قلم

سپهسالار ، فریدون احمد ( ۱۳۹۱ ). رساله در مناقب خداوندگار، تصحیح و توضیح محمد علی موحد،  
تهران: نشر کارنامه

سعدی ( ۱۳۷۲ ). کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیر کبیر  
سیفی هروی، سیف بن محمد ( ۱۳۸۱ ). پیراسته تاریخنامه هرات، به کوشش محمد آصف فکرت،  
تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

لین ، جورج ( ۱۳۸۹ ). ایران در اوایل عهد ایلخانان: رنسانس ایرانی، ترجمه سید ابوالفضل رضوی،  
تهران: امیر کبیر

مستوفی ، حمدالله ( ۱۳۶۲ ). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر  
ناشناخته ( ۱۳۹۰ ). تاریخ شاهی قراخانیان کرمان، تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی،  
تهران: نشر علم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی